



معنای زندگی

سوزان ولف
ترجمه مسعود فرامش ×

معنای زندگی مبحثی مهم و در عین حال اساسی در فلسفه است. پرسش "معنای زندگی چیست؟" که اغلب ملازم آن پرسش است که "آیا انسانها بخشی از هدفی وسیعتر الهی اند یا نه؟"، ظاهراً پاسخی دینی میطلبد. با وجود این بیشتر مباحث فلسفی آن ملازمه را محل تردید میسازند. در بیشتر موارد به نظر میرسد که اجتنابناپذیری مرگ، معنای زندگی را تبدیل به امری مشکلساز میکند، هر چند معلوم نیست که جاودانگی چگونه میتواند معنا و فقدان آن را از هم متمایز کند. موضوع پوچی قسمت اعظم مباحث کسانی را که معتقداند جهان موجودی بیاعتنا به ما است، آکنده است. آنها استدلال میکنند که اگرچه زندگیهای ما فاقد معنا است، با دیدن چنان زندگی که میگویند زندگیها همان با معنا است. در مواجهه با پوچی برخی از خودکشی دفاع میکنند، برخی از بیاعتنایی و برخی دیگر از زندگی. همچنان، نمیتوانیم از مسأله اهمیت کیهانی صرفنظر و معنا را در جای دیگر جستجو کنیم.

xxx

1. معنای «معنای زندگی»

این پرسش که «معنای زندگی چیست؟»، احتمالاً بیش از هر پرسش دیگری هم ما را و همنفسان فلسفه است و هم ما را احترام آن از یک سو، این پرسش به غایت مبهم است و اووهای پرمطراق را به دنبال داشته است، و از دیگر سو، اشتیاق به فهم مقصود و فایده وجودمان، میلی عمیق و حاکی از کشف ذات ذهنی است که به اغلب احتمال برای انسان بودن ضروری است.

گرفتاری اصلی، عدم وضوح خود معنای زندگی است. وقتی که این موضوع را با دیگران مینویسیم که در آنها به دنبال معنا میگردیم، مقایسه میکنیم، بر ابهام آن افزوده میشود. وقتی که از معانی واژهها و عبارات میپرسیم (در واقع از این سؤال میگردیم که واژهها عبارات نوعاً برای تبادل و انتقال چه چیزی بهکار میروند. با این وصف، زندگی یکی از اقلام و اجزاء در نظام تبادل و انتقال نیست. به نظر نمیرسد که زندگی برای ترسیم چیزی و برای خود استفاده مقصد شود. در برخی شرایط ما در باب امور غیرزبان شناختی نیز سخن میگوییم؛ مانند پانسانه این است که شخص دیگری از اینجا گذشته است جوشهای روی پوست نشانه این است که کودک مبتلا به سرخک شده است. اما مقایسه با این کاربردهای معنی در عمل سودمند نیست.

دین، به ویژه دین مسیح - یهودی، زنده نهایی طبیعتی برای این پرسش از معنای زندگی فراهم میکند. اگر برای این باور باشیم که موجودی فوق طبیعتی (Being Supernatural) این جهان را با طرح و نقشهای با شکوه آفریده است، پرسش مذکور به دنبال هدف آن طرح و نقشه ایجا نگاه زندگی در آن میگردد؛ اما، موضوع فلسفی معنای زندگی - مجموعههای از موضوعات متداخلی که در طی زمان با این عبارت تداعی شدهاند - را نمیتوان به موضوعاتی منحصر کرد که فقط با اتکاء به مفروضات دینی معنا میدهند.

دل مشغولهای اصلی که ذلیل این مبحث جای میگیرند، شامل سؤالاتی اند در باب اینکه آیا زندگی هدفی دارد؟

آ از زندگی به ز ستش م ارزد؟! و آ انسانها، فارغ از علا ق و اوضاع و احوال خاصشان، دل می برای زندگی کردن دارند؟ هر یک از این سؤالات را م توان درباره زندگی ما، به نحو عامتر، در باب زندگی انسان پرس د؛ اما م توان این سؤالات را در باب کما یک زندگ ما، به ویژه در باب زندگی خود شخص، ن ز پرس د. ما م توان م به جستجوی اهداف، دلائل و ارزشهای برآ م که از منظرهای برونی به ما، پذیرفتند؛ اما م توان م توجه خود را منحصر کند م به ساحت اما ال و اهدافی که در روانها م جوامع ما د م شوند و به منظرهای ممکن و رای انسان م اعتنا باش م. اگرچه عبارت «معنای زندگی» ظاهرا تنها یک معنا را برای زندگی مفروض م مگردد، م توان م این فرض را بی آنکه به این نتیجه برس م که زندگی م معناست، رد م. اغلب، تمرکز این سؤال در خود فرد مند کوشش برای پاسخ به آن نهفته است. بنابراین، تحقق در باب زندگی، به اشتغال در جستجوی م مماند که در آن تا به مقصود خود نرسد، م مطمئن ن ستند که به دنبال چه م گرد د. هرگونه کوششی برای به دست دادن توضحی واضح از «معنای زندگی»، به مانند خود این عبارت، از برخی گزینها صرف نظر م کند و شوههای پژوهش ای را که نبا م از پیش طردشان کرد، کنار م گذارد.

2. ارتباط با مرگ

این احساس که مشکلی در باب معنای زندگی در کار است، عمدتاً معلول تأمل در باب مرگ است. در واقع، اغلب چنان م پندارند که این پرسش دقیقاً از آن روی مجال طرح م ابد که زندگ ما به مرگ ختم م شود؛ همانطور که شوپنهاور (1851م)، و تولستوی (1886) نیز بر این باوراند. با این وصف، چندان که برخی از فلسوفان گفتهاند، ارتباط م این تناه پذیر و معنای زندگی م میکنند است. اگر این فرض که ما جملگی خواه م مرد زندگی را به ظاهر م معنا م سازد، پس فرض متضاد با آن - معنی این فرض که ما تا ابد خواه م ز ست - اصلاً چگونه این وضعیت را بهتر خواهد کرد؟

نوعی تبیین ممکن از ارتباط م این مرگ اندیشی با ترس از م معنای زندگی، این است که مواجهه با فناپذیری خود آدمی، مدهای وی را برای نل به سعادت نقش بر آب م کند. اگر سعادت غایی محتمل م حتی ممکن م بود، نم توانست م ن از به معنا را احساس کند م - مادام که زندگی آدمی شوخی است، ن از به افتن دل می برای زندگی کردن ن ست و هدف نل به سعادت غایی (happiness ultimate)، اگر قابل تحصیل باشد، به عنوان هدف کفایت م کند. با وجود این، به رأی برخی، علم به اینکه ما م م ر م، حصول سعادت را م م ممکن م سازد. به بیانی تا حدی متفاوت، م بردن به اجتنابناپذیری مرگ فرهنگ ما نوعی که بدان تعلق دار م و ن ز مرگ خودمان، علا ق و اهداف مان را بی ارزش م احمقانه جلوه م دهد.

گذشته از این، باور به خدا م تواند ما را از این نگرانها رها م دهد. وعده سعادت اخروی، که برخی انسانها در آن به نعمت سرمدی نال م شوند، امکان فعالیت معطوف به سعادت غایی را از نو مجال م دهد. وجود موجودی سرمدی و برتر که دل نگران ما و زندگی ما است، به تنهایی ما را از این نگرانی که اهداف و رفتارمان اموری بیاهمیت است فارغ م سازد.

3. پوچی

بسیاری استدلال م کنند که اگر خدا وجود نداشته باشد، زندگی آدمی پوچ است. این فلسوفان ادعا م کنند که حال و وضع انسانی متضمن نوعی تعارض مبنا م و نتیجه ناپذیر است. آلبر کامو (Camus Albert) تضاد م این امر که م خواه م جهان، جهانی معقول، منظم و مهربان باشد با واقعیت خاموش، تهی و بیاعتنای آن را محل توجه قرار م دهد. توماس نیگل (Nagel Thomas) بر تضاد م این معنای مینی زندگی و برنامهها مان و جدیت و نرو م که صرف آنها م کند م، تأکید م کند. ما چگونه به این امر واکنش نشان م ده م؟

از آنجا که وقوف بر م اعتنای جهان به ما تجربهای خردکننده است، طبیعتی است که فکر خودکشی به م این آید. اگر اهداف شما جملگی مبتنی بر این فرض باشد که وجود اعمالتان برای موجودات فراتر اندی که نسبت به شما، عظمت و بزرگتر از اعتبار بخشی است، این کشف که چنان موجودی وجود ندارد، شما را بدون هر جهت و هدفی رها م کند. وانگهی، اگر فکر م کند که هر مسری که در پیش بگردد الزاماً این پیش فرض را دوباره مطرح م کند، که اکنون م بدانیم که مسری نادرست است، پس به نظر م رسد که تنها انتخابی که از تعارض برکنار م مانند خودکشی است. اما کامو (1955) بر این باور است که م توان م شوههای نامتعارض برای ز ستن م این م. وی، انسان پوچ (Man absurd) را انسانی توصیف م کند که، بدون تشبث (appeal Without) به هیچ هدفی م ز د، بی آنکه به م تفاوتی جهان به خود اعتنا کند. چنان شخصی، تا آنجا که م تواند، زندگی را تمام و کمال در آغوش م مگرد؛ بی آنکه هیچگاه فقدان هرگونه مبنای عقلانی را برای زندگی فراموش کند.

نیکل (1971) پاسخی ملا می و معتدلتر م دهد: پی بردن به بی اهمتی مان، تابعی از توانای خاص انسانی ما است تا از منظری به رونی به خود بنگریم؛ از این لحاظ، هیچ دلیلی در کار نیست که بکوشیم آن را نفی کنیم. از آن بگریزیم. در این حال، اگر زندگی های ما از منظر که هانی بی اهمت است، آنچه مهم است این است که به این واقعیت چگونه واکنش نشان م دهیم. به گفته نیکل، در پرتو این استدلال، به اعتنای بی بسار دراماتیک و بزرگ منشا نه به نظر م رسد و رندی مناسبتر است.

ریچارد تیلور (Richard Taylor) (1970) از ب تفاوتی جهان ته جه اخلاقی متفاوتی م بگرد: توان گفت که علم به اینکه زندگی از منظر عینی به معناست، با م ما را متقاعد کند که در باطن خود به جستجوی معنا برآیم. آن نوع از معنا، که معنا دارد دل نگران آن باشم، معنا از منظر خود ما است. زندگی تنها در صورتی معنادار است که بتوانیم درگیر فعالتهای شویم که آنها را معنادار م ایم. در این صورت، نه.

این فیلسوفان، جملگی برای ن عهده اند که اگر هر چه چیزی عظیمتر و ذاتاً ارزشمندتر از خودمان وجود ندارد که بتوانیم خود را به نحو ایجابی بدان وابسته بینیم، پس زندگی، دست کم از یک جهت مهم، بی معناست. از این حیث آنها با کسانی که نگاه مثبت به زندگی را متکی به وجود یک خدای خیرخواه م دانند، موافق اند. نه جهای که آنها م گردان است که زندگی انسان پوچ است، چه، بر این باوراند که شرط معناداری محقق نشده و ما، با همه این احوال، با دیدن زندگی کنیم که گوی زندگی معنادار است. با وجود این، چندان که جول فاینبرگ (Joel Feinberg, 1992) اتخاذ م ما. است تفاوت شخص بودن پوچ و احوال اوضاع بودن پوچ به ن، شده م آورند (Joel Feinberg, 1992) رو کردی مناسب به وضع ناگوار خود، خواه آن رو کرد به اعتنای باشد ارندی و اشیق سومی، دست کم م توانیم خود را از او بودن مصون بداریم.

اما واضح نیست که ما عقلاً الزام داشته باشم که حتی چنان توافق نسبتاً م ردد؛ مانه؟ ای را به این دیدگاه داشته باشم که زندگی پوچ است. همانطور که م دیم، این دیدگاه مبتنی بر این فکرت است که تغیری گر زناپذیر به ن آنچه درباره نگاه مان در جهان م خواهیم م ا به ناگزیر م پذیریم، و واقعیت اوضاع و احوال مان وجود دارد. اما بسا که تمایل به اهمت که هانی م اصرار مان بر آن، کمتر از آنچه این فیلسوفان م پندارند، عمیق و گر زناپذیر باشد. ن از این نیست که جدی گرفتن زندگی، دنبال کردن برنامهها با انرژی و علاقه، متکی بر جنون عظمت (grandeur of delusions) باشد. دستکم معلوم نیست که وقتی که یک قهرمان المپیک منتهای کوشش خود را برای شکستن رکورد جهان به کار م زند، اوقتی مادری خواب و راحت را بر خود حرام م از کودکش مراقبت م کند تا سلامتی اش را بازابد، با م معتقد باشد که موفقیتش اهمتی که هانی دارد.

4. معنای ذهنی [شخصی] و عینی

اگرچه مباحث ناظر به معنای زندگی اغلب ملازم تأملاتی در باب نگاه ما در جهان بوده است، زه نهایی ن زهست که در آنها گویم تقابل م ان زندگی های با معنا و به معنا کاملاً مستقل از موضوع که هانی است.

پیشتر متذکر شدیم که آن نوع معنا که معنا دارد دل نگران آن باشم، معنای ذهنی [شخصی] (Subjective) است. برخی، از جمله دودو و گیز (Wiggins David) (1976)، بر این باوراند که این کاملاً ذهنی از معنا حتی نم تواند حق کاربرد معمول این اصطلاح را ادا کند. چندان که و گیز خاطر نشان کرده، تما ز م ان زندگی معنادار و زندگی به معنا همان تما ز م قابل مناقشه و آشکارتوری نیست که م ان زندگی ای که از منظر ذهنی ارضاکنده ارضا تبخیش است و زندگی ای که چنان نیست قائل م شوند. وقتی که ما م پرسیم که زندگی های ما معنادار است یا نه، به یک مشغله کاملاً درونی نم پردازیم، و وقتی که در جستجوی راهی بر م آیم که به زندگی های مان معنا بدهیم، به دنبال قرصی نیستیم که زندگی ما را شاد کند. زندگی سز (Sisyphus) - که تا ابد توسط خدا ان محکوم شده بود تا سنگی را از تپه بالا ببرد و فقط دوباره سراز شدن آن را نظاره کند - دست کم از زمان آثار کامو به این سو، به عنوان پارادایم الگوی [به معنای معرفی شده است. اگر چنان بینداریم که سز سز از سر لجاجت با این فعالتهای عبث و تکراری ارضا شده است، معلوم نیست که زندگی او را معنادارتر م هولناکتر ارزشی کرده باشم.

با این وصف، نباید تبیینها را که از معنا در زندگی عرضه م شود به دو شق صرفاً ذهنی و صرفاً عینی (objective) منحصر کنیم. طبیعتاً این پارادایمهای زندگی معنادار هم به لحاظ ذهنی بس ارضاکنده است و هم از منظر به رونی ستودنی و ارزشمند. آن نوع زندگی ای که به راحتترین وجه به عنوان زندگی معنادار توصیف م شود، گویا با دیدن زندگی ای باشد که در آن پوند مناسبی م ان علاق پر شور شخصی و دامنه اموری که ارزش علاقه دارند، وجود داشته باشد. معنا هنگامی پیدا م آید که جاذبه ذهنی با جذابیت عینی هماهنگ شود.

نفس ارتباط و نحوه ارتباط این نوع معناداری با دغدغهای که به نحو بسار طبیعتی اقتضای پوند با نوعی هدف که هانی الهی (purpose cosmic or Divine) دارد، مسأله بسار پدیدهای است. افزوده بر این، تصور جذابیت عینی ()،

ارزش ابهای اندک که این مفهوم معناداری بدان راجع است، بسا در محل مناقشه است. اینکه آیا چنین تصویری در نهایت معقول است - به ویژه در غایت نوعی مابعدالطبیعه دینی (metaphysics religious) - به نوبه خود، پرسش فلسفی پراهمه تری است. با این حال، اینکه موضوع معنای زندگی با دیدن قبال دیگر مسائل عمده فلسفی گشوده و با آنها در پیوند باشد، نیا در موجب شگفتی ما شود. از هر چه بگذرد، معنای زندگی از عمق تری و اساس تری در موضوعات در هر فلسفهای است.

× پژوهشگر فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

منبع

Wolf, Susaw, "Meaning of Life", Roatledge Encyclopedia of Philosophy, London and New York: Rutledge, 1998.

بر خود فرض می‌دانم که از دوست عزیز دانشمندم، جناب آقای دکتر مسعود صادقی، که از سر لطف ترجمه را با متن اصلی مقابله کردند، سپاسگزارم. مترجم

منابع

1. Baire, K. (1957) "The Meaning of Life", in E. D. Klemke (ed.) The Meaning of Life, New York: Oxford University press, 1981, 81-117.

۱) این مقاله که در اصل به عنوان سخنرانی افتتاحیه دانشگاه ملی استرالیا در کنبرا ارائه شده، از این رای دفاع می‌کند که معنای زندگی با نوعی جهاننگری سکولار سازگار است.

2. Camus, A. (1943) *Le Mythe de Sisyphé*, Paris: Gallimard, expanded edition, 1945; extended edition trans. J. O'Brien, "The Myth of Sisyphus" in *The Myth of Sisyphus and Other Essays*, New York: Alfred A. Knopf, 1955, 1-102.

(بحثی کلاس یک در باب پوچی حال و وضع انسان و واکنشی مناسب به آن - با عصبانیت).

3. Feinberg, J. (1992) 'Absurd Self-Fulfillment', in *Freedom and fulfillment*, Princeton, NJ: Princeton University Press.

(بحثی بسا روشن و قابل فهم در باب فکرت پوچی و نوعی رضایت خاطر که به رغم آن قابل حصول است).

4. Klemke, E. D. (ed.) (1981) *The Meaning of Life*, New York: Oxford University press.

گزیده‌های از تبیین‌های دینی و سکولار از معنای زندگی، شامل بخشهایی از آثار بار، کامو، نیگل، تلمور و تولستوی که آنها را در همه منابع فهرست آورده‌ام).

5. Nagel, T. (1971) 'The Absurd', *Journal of Philosophy* 68 (20): 716-27; repr. In E. D. Klemke (ed.) *The Meaning of Life*, New York: Oxford University press, 1981, 151-61.

(تحلیل پوچی به مثابه تضاد میان واقعیت و تظاهر و دفاع از رندی به مثابه واکنشی در خور).

6. Nozick, R. (1981) *Philosophical Explanations*, Cambridge, MA: Harvard University press, ch. 6.

(مجموعه‌ای از تحقيقات پرامون اندیشه معنای زندگی، که معنای را همچون استعلا جستن از محدودیتها در زمینه گسترده‌تر ارزشها تحلیل می‌کند).

7. Schopenhauer, A. (1851) 'On the Sufferings of the World', Trans. T. B. Saunders, in R. Taylor (ed.) *The Will to Live: Selected Writings of Arthur Schopenhauer*, New York: Ungar, 1967.

(عرضه داشت دیدگاهی عمیقاً بدبینانه به فلاکت و پوچی زندگی آدمی و دفاع از خودکشی به عنوان واکنشی مناسب به آن).

8. Taylor, R. (1970) *Good and Evil*, New York: Macmillan, ch. 18.

(استدلال به نفع این ادعا که آنچه زندگی را معنادار می‌سازد عبارت است از دل بستگی‌های شخص به فعالیتها که بدانها اشتغال دارد).

9. Tolstoi, L. (1886) *Smert Ivan Ilich*, trans. A. Maude, *The Death of Ivan Ilich*, New York: American Library, 1960.

(توصیفی واضح از این معنا که با وجود مرگ، زندگی آدمی بی‌معناست).

10. Tolstoi, L. (1884) *Ispoved*, Trans. A. Maude, *A Confession*, in *A Confession, The Gospel in Brief and What I Believe*, London: Oxford University Press, 1971.

(تبیینی در قالب زندگی‌نامه در باب اینکه فرد چگونه با نياز به فهم معنا مواجه می‌شود و تنها پاسخ قابل قبول را در ایمان به خدا می‌ابد).

11. Wiggins, D. (1976) 'Truth, Invention, and the Meaning of Life', *Proceedings of the British Academy*, 62: 331-78; repr. In G. Sayre-McCord (ed.) *Essays on Moral Realism*, Ithaca, NY: Cornell University Press, 1988, 127-65.
(استدلال علیه نوعی تبیین صرفاً معنایی، و استدلال به نفع نوعی تحلیل غریبی اما انسانمدارانه ارزش - مقالهای است دشوار).
12. Wolf, S. (1997) 'Happiness and Meaning: Two Aspects of the Good Life', *Social Philosophy & Policy* 14(1): 207-25.
(تشریح این نظر که معناداری زندگی از اشتغال فعالانه و به لحاظ ذهنی رضا تبخشی در برنامه‌ها بی‌دارای ارزش معنایی پدید می‌آید).